

ا معرفی کتاب «خون دلی که لعل شد»

تاگوهر پیروزی



- عنوان: **خون دلی که لعل شد**
- گردآورنده: **محمدعلی آذرشب**
- ناشر: **انتشارات انقلاب اسلامی**
- تعداد صفحات: **۴۳۲**
- توضیحات:

کتاب «خون دلی که لعل شد» حاوی
خاطرات شهید حضرت آیت الله العظمی
سیدعلی خامنه‌ای رحمة الله علیه از زندان‌ها و تبعید
دوران مبارزات انقلاب اسلامی است.

آقا، مبارزه را از محرم سال ۱۳۳۴ شروع می‌کنند؛ یعنی دقیقاً هفتاد سال قبل از اینکه در اسفند ۱۴۰۴ به شهادت برسند. این هفتاد سال مبارزه رهبر عزیز ما، بخش‌های مختلفی دارد. ما فقط بخش کوچکی از آن را دیده‌ایم و از باقی آن بی‌خبریم. کتاب «خون دلی که لعل شد» روایت ۲۳ سال اول این راه طولانی است: از سال‌های اولیه در مشهد تا پیروزی انقلاب اسلامی.

کودکی رهبر شهید

مهم‌ترین ویژگی «خون دلی که لعل شد» این است که راوی این خاطرات، خودِ آقا هستند. متن اولیه خاطرات به زبان عربی و با نام «ان مع الصبر نصرا» برای جوانان عرب

نوشته شده است. کتاب پانزده فصل دارد و از ابتدای زندگی آقا تا پیروزی انقلاب اسلامی را روایت می‌کند.

فصل اول کتاب با نام «آن روزها» توضیح کوتاهی از سال‌های ابتدایی زندگی آقا است. از تولد تا سال‌های پایانی دبستان: «من در شهر مشهد، در جوار آستان امام هشتم، علی بن موسی الرضا به دنیا آمدم. زادروز من بیست و هشتم صفر ۱۳۵۸ است. خانه‌ای که در آن به دنیا آمدم، خانه‌ای کوچک و ساده بود که دو اتاق داشت...»

مسیر مبارزه

فصل دوم تا چهارم، روایت تحصیلات و آشنایی آقا با مسیر مبارزه است. زمانی که آقا برای اولین بار شهید

نواب صفوی را ملاقات می‌کند و شخصیت این مبارز انقلابی در روح جوانش تأثیر عمیقی می‌گذارد: «چشم من در میان آنان در جست‌وجوی نواب بود که در ذهن خود از او تصویر مردی تنومند و بلند قامت داشتم؛ اما به جای چنان مردی که در تخیلم بود، مردی لاغر و کوتاه‌قد را دیدم که عمامه‌ای سیاه بر سر داشت و چهره‌اش بشاش بود و هر که را می‌دید با گشاده‌رویی برخورد می‌کرد و به او سلام می‌داد. اگر هم به یک نفر سید برمی‌خورد می‌گفت: پسرعمو! سلام علیکم! ... در واقع از وقتی چشمم به این مرد افتاد، دیدم با تمام احساسم مجذوب اویم و از ژرفنای قلبم او را دوست می‌دارم.»

تصمیم بزرگ

از فصل پنجم روایت مبارزهٔ آغاز می‌شود و آقا احساس خود در روزهای اولیة مبارزه را این‌طور روایت می‌کنند: «وقتی در عنفوان جوانی، ندای امام خمینی را از همان آغاز نهضت ایشان لبیک‌گفتم؛ راه مقاومت در برابر قدرت حاکمة ستمگر را در پیش گرفتم، می‌دانستم این راه، راهی پر از اشک و خون است؛ لذا از نظر روحی برای همه‌گونه زجر و شکنجه آمادگی داشتم...» و ماجرای مبارزهٔ طولانی و خستگی‌ناپذیر آقای ما از همین روزها آغاز می‌شود. انگار این جمله‌ها برای امروز هم هست. تصمیم بزرگی که آقا در جوانی و با آگاهی انتخاب کرده است و تا ۸۶ سالگی بر آن استوار بوده و در همین راه نیز به شهادت رسیده است.

گوهر پیروزی

همه مقصود کتاب در نام آن و در جمله‌های پایانی آن مشخص می‌شود. این حقیقت که روزهای سختی زودتر از تصور ما به پایان می‌رسد و صبر و خون دل درنهایت تبدیل به گوهر پیروزی می‌شود. همان‌طور که آقا در انتهای خاطرات جوانی خود می‌گوید: «فاصله میان آزادی من از تبعید تا عضویت در شورای انقلاب، حدود چهار ماه بود. همچنان که بین آزادی و انتخاب من به ریاست جمهوری سه سال فاصله شد.»

برشی از متن کتاب

«...در اغلب موارد من در سلول بودم و هیچ‌گاه در بندهای عمومی نبودم. سلول در مقایسه با بند عمومی، مثل زندان در مقایسه با بیرون زندان است. انسان در سلول روزشماری می‌کند تا بلکه به بند عمومی منتقل شود؛ گویی دارد به سمت آزادی از زندان می‌رود. ولی من هرگز روی بند عمومی را ندیدم. با توجه به مطالبی که از دوستانم راجع به بند عمومی می‌شنیدم، که در آنجا فرصتی برای آموزش دادن و آموزش گرفتن بین خودشان و معاشرت باهم و انجام برخی ورزش‌ها دارند که من غالباً از آن چیزها محروم بودم - خیلی اشتیاق دیدن آنجا را داشتم.»